

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

دگروال متقاعد همایون نصرتی
۰۱ سپتمبر ۲۰۲۲

"عروسی ما مردم در خارج از افغانستان"

(قسمت ۲)

تهیه تحفه: تهیه تحفه مشکل همیشگی است، بعضاً کسانی که از اقارب نزدیک باشد جنسی تدارک می بینند که کارآمد اولیه منزل بوده به درد بخور باشد. بعضاً در جست و جوی تحفه ای هستند که کسی ارزش اصلی آن را حتی حدس زده نتوانند.

عده ای بی اعتنا و چنین فکر می کنند که کی متوجه می شود و حساب می گیرد که کدام فامیل آورد و کدام نیاورد. بعضی ها جنسی را که قبلاً به قسم تحفه در مراسم خودشان به دست آورده اند با خود می آورند. عده ای مشوره دارند تا معادل آنچیزی که طرف آورده بود تقدیم نمایند.

دیگری می گوید واقعاً تحفه آنها با ارزش بود ما هم باید حتماً عمل بالمثل نمایم. بسیاری نمی دانند جنسی که تهیه می شود ضرورت اولیه آنهاست یا نه، ممکن خودشان از آن جنس داشته باشند مانند اتو، ماشین آب میوه، ماشین قهوه، سیت نانخوری و قاشق و پنجه. بدین مناسبت در حال حاضر اکثراً طرفدار پول نقد هستند که واقعاً بهتر و در شروع زندگی کمکی است برای دو نوجوان.

موضوع آرایش و شکل و رنگ مو: موضوع بسیار اساس و مهم برای همه. عده ای خودشان به سرو صورت خویش می رسند.

خانمی با کمک و موافقت دختر ها شوق رنگ بلوند به سرش زده، چه دختران جوان و چه خانمها به سلیقه خود رنگ های سیاه القاسی، نضواری، جگری، طلائی، سرخ، زرد، چند رنگ و بعضی همان رنگ طبیعی را پیش بین هستند. در حصه شکل دادن نظر به سن تصمیم گرفته می شود از چکی شروع، چوتی، شم، پیگی، تونی، قاط قاطی و موی ساختگی همه در محافل دیده می شود.

آرایش و شکل و رنگ موی از بعضی امتحانی و شوقی و از بعضی کاپی از محافل قبلی است. عده ای برای پیشبرد کار از نزدیکان کمک خواسته و بعضاً دوست و آشنا را زحمت می دهند.

عده ای در جست و جوی آدرس آرایشگاه حتی اگر در شهر دیگر باشد و بعضی هم در جست و جوی کِتلاک.

یکی می گوید: در عروسی شش ماه قبل، لیلا جان موی خود را به یک گل بسیار مقبول سرخ آرایش کرده بود، گل را پیدا کردم ولی دلم می گوید که اگر لیلا جان در این عروسی بیاید به همه خواهد گفت از خود ابتکار ندارند فقط تقلید.

دختر جوان می گوید در مجله دیدم چوتی موی را با فیتۀ طلائی پیچانده بود بسیار زیبا معلوم می شد. دختر دیگر، مادر چطور است در همان آرایشگاه قبلی برویم، مادر می گوید "خاک ده سر ای نالایق، موی تو خو اقلاً یک چیزی اما مره پیش مردم ریشخند ساخت."

در فامیل دیگر: دختر رنگ طلائی مورد پسندش است اما پدر شدیداً مخالف است. دیگر اینبار هم به فکر رنگ سیاه است و در گذشته شوهر هم راضی بود لکن همه دوستان نظر منفی داشتند، حیران مانده چه کند. بعضی کار را آسان ساخته و از موی مصنوعی که رنگ دلخواهش را داشته باشد خود را بی غم می سازد. در پایان معلوم نیست کی را می زبید و به کی نمی زبید. تصمیم گرفته شده و کار از کار گذشته.

پلان رفتن: پلان رفتن شامل نظریات همه است. چند روزی به تاریخ مجلس باقی مانده یکی می گوید پنجصد کیلومتر را چطور دریوری کنم، چند بجه حرکت کنیم. خواهر می گوید ما دریوری ترا دیده ایم وقتی عزم کنی فاصله پشت هیچ است. ده ها فامیل دیگر عین فاصله و بیشتر را دریوری می نمایند، چاره چیست توکلت را به خدا کن.

فامیل دیگر: موتر مه خوش ششصد کیلومتر را چه می دانم که ما را برساند، چطور اگر موتر کاکایم را بگیریم. در فامیل دیگر: دختر موتردار است می گوید "موترم چندان به سر نیست چه می دانم، سرش چندان اعتبار ندارم." پدر می گوید "وقت داریم برو نزد مستری یکبار آن را چک کن، ببینیم تا آنوقت چه گپ میشه." در فامیل دیگر: موتر ماما را مطرح می کنند، پدر می گوید "خجالت بکش آنها خودشان به موتر ضرورت دارند" مادر خوش است می گوید "چه فرق می کند، ده ها بار ما آنها را کمک کرده ایم." دیگری: "عمه جان ما دو نفر هستند می توانند ما را با خود گرفته یکجا قصه کرده برویم. او بجه ظلم می شود از شهر خود دو صد کیلومتر اینجا و از اینجا به آن شهر. چرت زنن او را می شناسم فامیل دوست و کاکه است." فامیل دیگر چاره ای ندارند به جز از اینکه موتر کرایه کنند. فامیل دیگر: پسر می گوید "یک فکر خوب، ما را رفیق می رساند،" دیگران می گویند "خودش چه می شود، کجا باشد؟ ری زنن همراهی خود میبریمش."

صبح روز موعود فرا رسیده حرج و مرج و بحث ساعت حرکت دلچسپ است. یکی می گوید وقت تر حرکت کنیم وضع سرک ها و هوا معلوم نیست باید به وقت معینه برسیم.

خانم یا فشاری دارد که نخیر چه عجله است. هیچ کس به وقت معین نمی آید، چرا از نفر های اول باشیم که برسیم و مانند زاغ تنهای تنها در صالون نشسته باشیم، کمی نا وقت تر می رویم تا عده ای آمده باشند. هدف چیزی دیگریست. معلوم نیست خانم چند بجه از آرایشگاه برمی گردد و از سوی دیگر لباسش قیمتی تهیه شده توجه ه ای را حین ورود به محفل جذب کند.

بعضی نسبت فاصله زیاد از این که در بین موتر پیراهن چمک نشود قبل از حرکت با فامیل فیصله کرده که لباس را دریکی از تانک های تیل نزدیک صالون عروسی می پوشد و بعضی ها اگر در همان شهر دوست و رفیقی داشته باشد آنجا رفته دستی به سر و روی خود زده آنگاه پیراهن را پوشیده و به محفل می روند.

در همین روز زن به شوهر می گوید "او مرد کارت یادت نرو" و بعد از چندی باز تکرار می کند، مرد می گوید "چند بار گفתי فهمیدم فهمیدم". همینکه خانه را ترک و فاصله اندکی را طی می کنند، زن می گوید کارت خو یادت نرفته! مرد می گوید لاحول می بخشی، دوباره به خانه بر می گردند و زن غم غم می کند که "در زندگی یک کار درست انجام ندادی، عادت به مرگت است". و بعضاً از فاصله های مختلف نه تنها بابت کارت بلکه بابت فراموشی دستکول، بکسک پول، شال سر شانه، تحفه، سرپائی، ادویه و غیره باز گشته اند. بعضاً حین ورود به درب صالون متوجه می شوند که کارت فراموش شده، مسئولیت را یکی به گردن دیگری می اندازد و با گفتگوی زبانی و قهر و عصبانیت به یک بهانه و عذر داخل می روند.

راجع به پذیرائی: در دهلیز ورودی همیشه گفت و شنود بین دو فامیل بوده که آیا جوانها پذیرائی کنند، یک قطار پسران و یک قطار دختران، یا زن و مرد بزرگان فامیل. طرف راست کی ها باشد و طرف چپ کی ها. در لباس جوانان نوع آوری حتمی است دخترها لباس سفید و پسر ها لباس سیاه یا همه لباس وطنی. اما در این فامیل ها بزرگان برای پذیرائی مهمانان حضور دارند.

عراده جات پی هم یکایک پارک می شود و آهسته آهسته مهمانان به طرف صالون می روند و بعد از سلام و علیک و تبریکی به هردو طرف با بعضی روبوسی و بغل کشی و قول دادن، کمی به جلو حرکت می کنند نگاه شان به صالون می افتد و پشیمان از این که چرا وقت نیامدیم.

دختر و پسر بالای مادر پَنَکه می کنند و پدر بالای همه.

آنهایی که وقت آمده اند: به تب دل خود جا انتخاب نموده اند. پسر فامیل می گوید نزدیک پارکت رقص، دختر می گوید نزدیک تخت عروس، پدر می گوید حوصله ندارم از ساز دور باشیم، خانم می گوید بعد از وقت ها یک شب است به گفت اولاد ها باش.

دیگری با هم مشوره دارند: پهلوی پایه چطور، هیچ جای خوبی نیست، نه ساز دیده می شود و نه تخت عروس. آنجا چطور؟ اصلاً نه، نزدیک میز نان است به عذاب می شویم. نفر موظف بعضی ها را به میز ها رهنمائی می کند اما تلاش بر این است که جای دلخواه خود را بیابند. بعضی کمر و ها سخن شخص موظف را قبول ولی به مجرد نشستن در چوکی می دانند جای مناسب نیست فوراً میز را بدون خداحافظی ترک و به طرف دیگر حرکت می کنند. بعضی ها حتی دو سه مرتبه جای خود را تبدیل می نمایند، ناچار در یکی از میز ها بعد از سلام و علیک می نشینند. بعضی خوش چانس هستند و از دوست و فامیل هایشان صدا می زنند یا به اشاره که اینطرف بیائید. خلاصه یکی راضی و یکی ناراضی.

حسب معمول روی میز ها چند بشقاب نُقل و سیمیان و چاکلیت و چند ترموز چای می گذارند اما فامیل های که دیرتر تشریف آورده چشم شان به بشقاب های خالی می افتد اثری از خوردنی ها نیست و همه نوش جان شده و چای هم سرد، به اشاره نفر موظف را می خواهند پدر می گوید، بچیم اگر یک ترموز چای سیاه داغ بیاوری که حلقم خشکی می کند، نفر موظف ترموز را می بردارد که ببرد می گوید این پُر پُر است، فامیل می گوید درست است اما سرد شده می دانی مزه نمی دهد. می گوید بچشم، پسر فامیل ببین اگر کمی نُقل یا چاکلیت بیاوری، گارسون در جواب می گوید هر میز استحقاق دارد یکبار چینه می شود بار دوم اجازه نداریم، اما چای شما به چشم.

در بعضی محافل: صالون به دو حصه تقسیم می شود یکطرف فامیل داماد خیل و طرف دیگر فامیل عروس اخذ موقعیت می نمایند. مجالسی هستند که همه میز ها را نمبرگذاری می نمایند البته بسیار خوب و کار را آسان و سهل می سازد ولی بعد ها دیده شده که گله و گذاری های زیادی را به میان آورده. / **ادامه دارد**